

دوفصلنامه مطالعات اعتبارسنجی حدیث
سال سوم، شماره یکم (پیاپی ۴)
بهار و تابستان ۱۴۰۴ ص ۱۵ - ۴۴

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۱۰/۲۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۲۸
مقاله علمی پژوهشی

اعتبار سنجی روایت عفو عبد الله بن سعد بن ابی سرح توسط پیامبر ﷺ

سید محمد رضا حسینی نیا^۱
صلاح الدین غلامی^۲

چکیده

در منابع حدیثی اهل سنت و بعضی از منابع حدیثی شیعه نقل شده که پیامبر ﷺ در روز فتح مکه، عبدالله بن سعد را که ادعای تحریف لفظی قرآن کرده و کتاب خدا را مورد استهزاء قرار داده و مرتد گردیده است، حکم قتلش توسط حضرت صادر شده بود که با وساطت عثمان بن عفان، برادر رضاعی او، بخشیده و اجازه داد که با او بیعت نماید؛ ولی پس از رفتن او، پیامبر اصحاب را مورد سرزنش قرار داد که آن زمان که بیعتش را هنوز نپذیرفته بودم، چرا او را به قتل نرساندید؟ پذیرش این روایت به این شکل، دارای پیامدهای معرفتی و احیاناً سیاسی اجتماعی، مانند پذیرش تحریف لفظی، مصانعه و رودربایستی پیامبر ﷺ در اجرای حدود، انکار سنت پسندیده پناه‌دهی، جواز غدر، کشتن ناجوانمردانه و نظایر آن است؛ بنابراین لازم است این روایت نقد و بررسی شود تا آگاهانه یا ساده‌اندیشانه مورد بهره‌برداری واقع نگردد. در این مقاله با رویکرد توصیفی تحلیلی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای، سند و محتوای این سخن بررسی شده و روشن گردیده است که مطلب مذکور از نظر سندی معتبر نبوده و از نظر متنی نیز مخالف کتاب و سنت است؛ بنابراین به احتمال قوی حدیث مذکور جعلی می‌باشد.

کلید واژه‌ها: عبد الله بن سعد بن ابی سرح، پیامبر ﷺ، عفو، مذمت اصحاب، اعتبارسنجی.

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات دانشگاه ایلام (نویسنده مسئول) (m.hoseininia@ilam.ac.ir).

۲. مربی گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات دانشگاه ایلام (salaheddingholami@yahoo.com).

۱. طرح مسئله

یکی از مهم‌ترین منابع اسلام پس از قرآن کریم که بهترین الگوی عمل برای مسلمین است، سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و معصومین علیهم السلام می‌باشد که شامل گفتار و رفتار و تقریر آنها است و در قرآن نیز به آن اشاره شده است: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)^۱ بر این اساس مسلمانان موظفند در گفتار و رفتار خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام تبعیت نمایند و این صریح آیه قرآن است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ)^۲ که در آن تردیدی نیست؛ لکن نکته اساسی در این زمینه، دستیابی به سنت معصومین علیهم السلام و اطمینان از صدور آن است که از دو راه به دست می‌آید؛ یکی نوع خبر و ویژگی آن است که مفید اطمینان می‌باشد و دیگر ویژگی ناقل خبر و خصوصیات اوست که این اطمینان را ایجاد می‌کند.^۳ پس برای دستیابی به سنت معصوم علیه السلام، باید سند و متن حدیث را بررسی نمود. این به دلیل آسیب‌هایی است که در گذر زمان متوجه احادیث شده و در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سایر معصومین علیهم السلام نیز پیش‌بینی شده است؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم؛ إِذَا حَدَّثْتُمْ عَنِّي بِالْحَدِيثِ فَانْحَلُونِي أَهْنَاهُ وَأَسْهَلَهُ وَأَرْشَدَهُ فَإِنْ وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَإِنْ لَمْ يُوَافِقْ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ»؛^۴ از امام صادق عليه السلام نقل شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هرگاه از طرف من حدیثی برایتان نقل گردید، معنای صحیح‌تر و جذاب‌تر و ساده‌تر و رشد یافته‌ترش را در نظر آورید و به من نسبت دهید، اگر با قرآن هماهنگ و موافق گردید، آن سخن را من بیان کرده‌ام و در صورت عدم توافقتش با کتاب خدا، مطمئن باشید آن سخن را من هرگز نگفته‌ام. این به صراحت توصیه به بررسی احادیث می‌باشد.

حدیثی که در این مقاله بر این مبنا بررسی می‌شود، روایتی است که در بعضی

۱. احزاب، ۲۱.

۲. نساء، ۵۹.

۳. طوسی، الاستبصار، ج ۳ و ۴.

۴. برقی، المحاسن، ج ۱، ۲۲۱.

از منابع حدیثی شیعه و سنی نقل شده که پیامبر ﷺ در روز فتح مکه، عبدالله بن سعد ابی سرح (م. ۳۷ ق) را که مرتد شده بود و پیامبر ﷺ حکمش را صادر کرده بود، با وساطت عثمان بن عفان که برادر رضاعی او بود، بخشید و اجازه داد که با او بیعت نماید؛ ولی بعد از رفتن آن دو، اصحاب را مورد سرزنش قرار داد و به آنها گفت: «أَمَا كَانَ فَيْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ يَقُومُ إِلَى هَذَا حَيْثُ كَفَفْتُ يَدِي عَنْ بَيْعَتِهِ فَيَقْتُلَهُ» اصحاب گفتند: کاش با اشاره چشم ما را آگاه می کردید و حضرت ﷺ فرمود: «ان الانبياء لا يقتلون بالاشارة فكان من الطلقاء». حال سؤالی که در اینجا مطرح است این است که: آیا این سخن دارای سند معتبر است؟ آیا محتوای آن با قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم ﷺ و سایر معصومین علیهم السلام سازگار است؟ یا ممکن است در آن جعلی صورت گرفته باشد؟

۲. پیشینه پژوهش

بررسی احادیث و اعتبار سنجی روایات که در سخنان معصومین علیهم السلام نیز به آن توصیه شده است، در پژوهش های حدیثی پژوهشگران مرسوم و مورد توجه است؛ ولی درباره این حدیث، تنها سید جعفر شهیدی در مقاله ای با عنوان عبدالله بن سعد بن ابی سرح، درباره بخش هایی از این ماجرا نظیر انتساب تحریف قرآن به ایشان و علت ارتداد وی، نکات ارزشمندی را مطرح نموده که در شماره ۲۹۳ مجله یغما بهمن ۱۳۵۱، به چاپ رسیده است و در این پژوهش نیز از آن بهره برده شده است؛ لکن کاری که در این تحقیق انجام گرفته، اعتبارسنجی روایت و بررسی کامل و جامع مسئله می باشد که تاکنون از نگاه ناقد پژوهشگران مستور مانده است.

۳. منابع حدیث

نقل مذکور در منابع حدیثی و رجالی شیعه و سنی ذکر گردیده که به تفکیک بیان می گردد:

۱.۳. منابع اهل سنت

این حدیث در منابع اهل سنت به دو صورت یا با دو طریق نقل شده است.

طریق اول، طریق مصعب بن سعد از پدرش سعد ابی وقاص است و طریق دوم، طریق عکرمه از ابن عباس می باشد که متن حدیث در این طریق، قدری متفاوت تر و قابل قبول تر از متن حدیث در طریق اول است که به تفکیک و با ذکر منابع بیان می گردد:

۱.۱.۳. طریق مصعب بن سعد از پدرش

ابو داود سجستانی (م. ۲۷۵ق) از محدثان قرن سوم هجری در کتاب سنن، حدیث یاد شده را از هر دو طریق نقل کرده است. در طریق اول که به صورت مفصل بیان شده، ابوداود چنین نوشته است: «حدَّثنا عثمان بن ابی شیبہ قال ثنا احمد بن المفضل قال ثنا اسباط بن نصر قال زعم السدی عن مصعب بن سعد عن سعد قال...»؛ عثمان بن ابی شیبہ نقل کرده که احمد بن مفضل از اسباط بن نصر نقل نمود که سدی از طریق مصعب بن سعد از پدرش سعد نقل کرده که در روز فتح مکه، عبدالله بن سعد در خانه عثمان بن عفان مخفی شد؛ سپس عثمان او را برای بیعت نزد پیامبر ﷺ آورد و به پیامبر ﷺ عرض کرد یا رسول الله، عبدالله برای بیعت نزد تو آمده است، بیعتش را بپذیر، پیامبر ﷺ سرش را بلند کرد و سه بار به او نگاه کرد و هر بار نیز از پذیرش بیعتش ابا نمود و نهایتاً پس از آن سه مرتبه مکث، با او دست داد و بیعتش را قبول کرد؛ سپس پیامبر ﷺ رویش را به طرف اصحاب برگرداند و فرمود: «أما كان فيكم رجل رشيد يقوم الى هذا حيث رآني كففت يدي عن بيعته فيقتله»؛ آن گاه که من از دست دادن به او خود داری کردم آیا در میان شما مرد رشید و فهیمی نبود که معنای این کار را بفهمد و برای کشتن این مرد اقدام نماید؟ اصحاب گفتند: ای رسول خدا ما منظور شما را متوجه نشدیم، چرا با چشم به ما اشاره نکردید که ما متوجه شویم و پیامبر ﷺ به آن ها فرمود: «أنه لا ينبغي لنبى أن تكون له خائنه الاعين»؛^۲ حکم پنهانی و با اشاره چشم در شأن پیغمبر خدا نیست.

این روایت با همین مضمون و همین طریق، به صورت مسند در منابع دیگر

۱. ابی داود، سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۲۷.

۲. همان.

اهل سنت که متقدم بر سنن ابوداود می باشد؛ نظیر المصنف عبدالرزاق صنعانی (م. ۲۱۱ق) ^۱ و المصنف ابن ابی شیبہ (م. ۲۹۲ق) ^۲ و السنن الکبری البیهقی (م. ۴۵۸ق) ^۳، نیز آمده است. ابن حجر عسقلانی (م. ۸۵۲ق) ^۴، محدث و رجالی و مورخ بزرگ اهل سنت، در کتاب الاصابه، ذیل اسم عبدالله بن سعد این مطلب را به صورت مرسل از همین طریق، سدی از مصعب از سعد نقل نموده است. احمد بن شعیب نسائی (م. ۳۰۳ق)، از محدثان قرن سوم اهل سنت، صاحب کتاب سنن که بعد از سنن ابی داود نگارش یافته، حدیث مذکور را از طریق مصعب بن سعد، با همان سند و مضمون نقل کرده است؛ با این تفاوت که در آغاز سند نسائی، قاسم بن زکریا قرار گرفته است: «اخبرنا القاسم بن زکریا قال حدّثني احمد بن مفضل قال حدثنا اسباط قال زعم السدي عن مصعب بن سعد عن ابیه ...» ^۵

داستان یاد شده علاوه بر محدثین، مورد توجه صحابه شناسانی هم چون ابن عبدالبر و ابن اثیر قرار گرفته است و آنها نیز مطلب را با همان مضمون نقل کرده اند؛ با این تفاوت که در این منابع به علت ارتداد نیز اشاره شده است که: «عبدالله بن سعد، قبل از فتح مکه مسلمان شد و همراه رسول خدا ﷺ هجرت نمود؛ سپس از اسلام برگشت و مرتد شد و به قریش مکه ملحق گردید و در آن جا قرآن را مورد تمسخر قرار داد و گفت: من بعض آیات قرآن را به دلخواه خویش کتابت می کردم؛ مثلاً پیامبر ﷺ می گفت «عزیز حکیم» و من می نوشتم «علیم حکیم» و پیامبر ﷺ آن را نیز تأیید می نمود و می فرمود آن هم صحیح است. به همین دلیل پیامبر ﷺ در روز فتح مکه قتل او را صادر کردند و از مسلمین خواستند او را هرچند در زیر پرده کعبه باشد، به قتل برسانند که پس از آن ماجرا، مجدداً مسلمان شد و واقعاً

۱. صنعانی، المصنف، ج ۵، ص ۳۷۸.

۲. ابن ابی شیبہ، المصنف، ج ۸، ص ۵۳۶.

۳. بیهقی، السنن الکبری، ج ۴، ص ۴۰.

۴. ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمیز الصحابه، ج ۴، ص ۹۴.

۵. نسائی، سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۰۵.

هم اسلام آورد و بعد از آن نیز حرکتی که نشان دهد اسلامش در آن روز واقعی نبوده، از خود نشان نداد. او یکی از رجال عاقل و کریم قریش بود که بعدها توسط عثمان والی مصر و فاتح افریقیه گشت.^۱

۱.۱.۱.۳. بررسی سند

در بررسی سند، دو مسئله مهم است: یکی اتصال سند و دیگر وثاقت راویان. این روایت از نظر اتصال، متصل می باشد؛ زیرا ابوداود از عثمان و عثمان از احمد^۲، احمد از اسباط و اسباط از سدی^۳، سدی از مصعب و مصعب از سعد ابی وقاص نقل کرده است.^۴ از نظر وثاقت و عدالت نیز به گفته رجالیان اهل سنت عثمان بن ابی شیبه ثقه است؛^۵ قاسم بن زکریا ثقه است؛^۶ احمد بن مفضل شیعه و بسیار راستگو است؛^۷ ولی اسباط بن نصر به تصریح رجالیان، غیر ضابط بوده و در وثاقتش نیز تردید ایجاد شده است؛^۸ سدی موثق و مورد تأیید است؛ ولی بعضی حدیث او را لین و غیر قابل احتجاج دانسته اند؛^۹ مصعب بن سعد ثقه است؛^{۱۰} سعد ابی وقاص

۱. ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج ۳، ص ۹۱۸؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۷۳.

۲. المزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۱۹، ص ۴۸۲.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۵۷.

۴. همان، ج ۲۸، ص ۲۶.

۵. همان، ج ۱۹، ص ۴۸۲.

۶. همان، ج ۲۳، ص ۳۵۱.

۷. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ص ۲۰۳.

۸. ابن معین، تاریخ ابن معین الدوری، ج ۲، ص ۴۰؛ المزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۲، ص ۳۵۷.

۹. الرازی، الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۱۸۴.

۱۰. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۲۲. بی تا، ۲۲۲/۶؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمیز الصحابه، ج ۲، ص ۱۸۶.

نیز صحابی و ثقه است.^۱

۲.۱.۱.۳. اعتبار سند و رتبه حدیث

این حدیث هر چند متصل و غالب روایانش نیز عادل و ضابط اند؛ لکن به دلیل وجود اسباط بن نصر که به تصریح رجالیان غیر ضابط بوده و در وثاقتش نیز تردید ایجاد شده^۲ و همچنین به دلیل مشهور نبودن روایت و تفرد آن به سعد ابی وقاص صحابی، نمی توان به صحت آن حکم نمود؛ زیرا حدیث صحیح، حدیثی است که سند آن متصل و راویان آن عادل و ضابط بوده و روایت شاذ و معلل نباشد.^۳

۲.۱.۳. طریق عکرمه از ابن عباس

طریق دوم روایت ابن ابی سرح که در کتاب های حدیثی اهل سنت بیان گردیده، طریق عکرمه از ابن عباس است. ابوداود صاحب کتاب سنن درباره این واقعه به صورت مسند چنین نقل کرده است: «حدثنا احمد بن محمد المروزی ثنا علی بن الحسین بن واقد عن ابیه عن یزید النحوی عن عکرمه عن ابن عباس قال...»؛ احمد بن محمد مروزی از علی بن حسین بن واقد از پدرش از یزید نحوی از عکرمه از ابن عباس نقل کرده است که ابن سعد کاتب پیامبر بود که شیطان او را لغزاند و به کفار ملحق شد، در جریان فتح مکه پیامبر حکم قتلش را صادر نمود؛ ولی عثمان از پیامبر برایش امان گرفت و پیامبر نیز به او امان داد و او را بخشید.^۴ نسائی صاحب سنن (م. ۳۰۳ ق) نیز همین روایت ابن ابی سرح را با همین مضمون به صورت مسند، به این شکل مطرح نموده است: «اخبرنا زکریا بن یحیی قال حدثنا اسحاق بن ابراهیم قال انبانا علی بن الحسین بن واقد قال اخبرنی ابی عن یزید النحوی عن عکرمه عن ابن عباس.»^۵

۱. المزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۱۰، ص ۳۱۰.

۲. ابن معین، تاریخ ابن معین الدوری، ج ۲، ص ۴۰؛ المزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۲، ص ۳۵۷.

۳. ابن صلاح، معرفة انواع علوم الحدیث، ص ۱۶.

۴. ابی داود، سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۲۷.

۵. نسائی، سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۰۷.

صاحب المستدرک (م. ۴۰۵ ق)، نیز در این زمینه نوشته است: «اخبار صحیح در این مسئله، گویاست که او کاتب رسول خدا بود؛ ولی در کتابت خیانت کرد، فَعَرَّله رسول الله؛ پیامبر کتابت درست را با مهربانی به او آموزش داد؛ ولی ایشان مرتد شد و به مشرکان مکه ملحق گردید. رسول خدا روز فتح مکه، خونس را مباح دانست؛ ولی کشته نشد تا اینکه عثمان او را نزد پیامبر آورد و به اسلام برگشت، رسول خدا نیز ایمانش را پذیرفت و او را بخشید.»^۱ این حدیث از همین طریق، در کتب سیر اعلام النبلاء^۲ و الاصابه نیز نقل گردیده است.^۳ در الطبقات نیز چنین آمده است که: «... مفتون گردید و به مشرکان ملحق شد و پس از آن جریان، پشیمان گردید و پیامبر با وساطت عثمان که برادر رضاعیش بود، بیعتش را پذیرفت و او را که سخت پشیمان بود دلداری داد و به او فرمود: نگران نباش، اسلام، گذشته‌ات را محو و تو را پاک می‌نماید.»^۴

۱.۲.۱.۳. بررسی سند

این روایت که سندش را ابوداود و نسائی به طور کامل نقل نموده‌اند، در هر دو اتصال اسناد برقرار بوده و وثاقت ناقلان حدیث به شرح ذیل تأیید شده است: ابوداود از احمد بن محمد المروزی روایت نقل کرده و ایشان نیز از علی بن الحسین بن واقد نقل روایت نموده است^۵ که از نظر وثاقت، نسائی و برخی دیگر از رجالیان اهل سنت او را ثقه دانسته‌اند.^۶ علی بن الحسین بن واقد ناقل روایات پدرش بوده و احمد بن محمد نیز از ایشان روایت نقل کرده است^۷ که از نظر وثاقت، ابوحاتم

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۰.

۲. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۴.

۳. ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمیز الصحابه، ج ۴، ص ۹۵.

۴. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۷، ص ۴۹۶.

۵. المزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۱، ص ۴۳۴.

۶. همان.

۷. همان، ج ۲۰، ص ۴۰۶.

او را ضعیف الحدیث دانسته؛ ولی نسائی گفته است ایرادی بر او وارد نیست؛ ابن حبان نیز اسمش را در کتاب الثقات ذکر نموده است^۱ و ذهبی او را صدوق، یعنی بسیار راستگو دانسته است.^۲ حسین بن واقد از یزید النحوی و عکرمه روایت کرده و فرزندش نیز از پدر نقل روایت نموده است که وثاقتش نیز توسط یحیی بن معین و ابوزرعه تأیید شده است.^۳ یزید النحوی، راوی عکرمه بوده و حسین بن واقد نیز از ایشان روایت کرده است^۴ و از طرف ابوزرعه، ابوداود، ابن معین و نسائی نیز توثیق شده است.^۵ عکرمه مولی ابن عباس، ثقه است و از تهمت‌هایی که به وی زده شده مبرا می‌باشد.^۶ زکریا بن یحیی و اسحاق بن ابراهیم هم که در سند روایت نسائی قرار گرفته‌اند، پیوسته و موثق‌اند؛ همچنین مزی صاحب کتاب تهذیب الکمال، با توجه به نقل روایت نسائی از زکریا بن یحیی، او را حافظ و ثقه^۷ و اسحاق بن ابراهیم را با توجه به نقل روایت از امام علی بن الحسین علیه السلام، ثقه و مأمون دانسته است.^۸

۲.۲.۱.۳. اعتبار سند و رتبه حدیث

این روایت از نظر اتصال، متصل و از نظر وثاقت نیز وثاقت ناقلان آن مورد تأیید می‌باشد و موافقت متن حدیث با کتاب و سنت، اشکال تفردش به ابن عباس را برطرف می‌نماید.

۱. همان.

۲. ذهبی، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۳، ص ۱۲۳.

۳. رازی، الجرح و التعديل، ج ۳، ص ۶۶.

۴. همان، ج ۹، ص ۲۷۰.

۵. المزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۳۲، ص ۱۶۴.

۶. العجلی، معرفة الثقات، ج ۲، ص ۱۴۵.

۷. المزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۹، ص ۳۷۴.

۸. همان، ج ۲، ص ۳۶۴.

۲.۳. منابع شیعه

مسأله مربوط به داستان عبدالله بن سعد و کیفیت ارتداد او در برخی از منابع اصلی و فرعی شیعه، با دو تحریر نقل شده است. در یک تحریر، تحریف لفظی قرآن که مورد ادعای ابن سعد بوده، مورد تأیید پیامبر ﷺ قرار گرفته است که اعتراض پیامبر ﷺ به اصحاب مبنی بر عدم اجرای حکم ارتداد بعد از عفو ایشان نیز در این نقل مطرح شده است. این تحریر و به این شکل، تنها در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده و در تفاسیر دیگر، به تبعیت از ایشان ذکر گردیده است. در تحریر دوم، تحریف لفظی قرآن، به عنوان مدّعی ابن سعد مطرح گردیده که با انکار و تذکر پیامبر اکرم ﷺ مواجه گردیده است. این تحریر در تفسیر عیاشی و کافی کلینی، ذکر شده است. لازم به یادآوری است که ماجرای اعتراض حضرت ﷺ به اصحاب، پس از عفو ابن ابی سرح، در این نقل بیان نشده است.

۱.۲.۳. ادعای تحریف قرآن توسط ابن سعد و تأیید آن توسط پیامبر

در تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی در ذیل آیه ۹۳ سوره انعام چنین آمده است: «حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ صَفْوَانَ بْنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ...»؛ پدرم از صفوان و ابن مسکان و ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که امام علیه السلام فرمود: عبدالله بن سعد به مدینه آمد و مسلمان شد و چون خط زیبایی داشت، پیامبر ﷺ برای کتابت وحی از ایشان دعوت نمود و او نیز آن چه را که پیامبر ﷺ بر او املاء می نمود، کتابت می کرد؛ ولی در الفاظ وحی تغییراتی به وجود می آورد؛ مثلاً «سمیع بصیر» را «سمیع علیم» می نگاشت و «الله بما تعملون خبیر» را «والله بما تعملون بصیر» ثبت می نمود و تاء و یاء را نیز به جای هم می نوشت. مع الوصف پیامبر ﷺ همه را تأیید می کرد؛ فلذا مرتد شد و به مکه برگشت و به قریش گفت: به خدا قسم، محمد نمی داند چه می گوید؛ من چیزی می گویم، او نیز همان را می گوید و سخن مرا انکار نمی کند؛ پس من هم نازل می کنم آن چه را خدا نازل

۱. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۴۰؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۵۳؛ حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۴۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۳۶.

می‌کند؛ سپس خداوند آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ...» را درباره او بر پیامبرش نازل کرد؛ بنابراین هنگامی که رسول خدا ﷺ مکه را فتح نمود، دستور داد او را به قتل برسانند؛ ولی عثمان دستش را گرفت و به مسجد پیش رسول خدا ﷺ آورد و عرض کرد یا رسول الله او را ببخش، رسول خدا ﷺ سکوت کرد؛ سپس حرفش را تکرار نمود، باز هم رسول خدا ﷺ سکوت کرد و نهایتاً فرمود او را به تو بخشیدم و هنگامی که رفتند، رسول خدا ﷺ به اصحابش فرمود: «أَلَمْ أَقُلْ مَنْ رَأَهُ فليقتله»؛ مگر نگفتم هرکس او را ببیند او را به قتل برساند؛ پس چرا این کار را انجام ندادید؟ مردی از اصحاب گفت یا رسول الله من چشمم به شما بود و منتظر اشاره شما بودم تا او را به قتل برسانم؛ اما رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يَقْتُلُونَ بِالْإِشَارَةِ، فَكَانَ مِنَ الطَّلَاقِ؛ أَنْبِيَاءُ بِالْإِشَارَةِ، كَسَى رَأْسِي كَسْنَةً»^۱

۱.۱.۲.۳. بررسی سند

این روایت از نظر اتصال، متصل است؛ زیرا علی از ابراهیم، ابراهیم از صفوان^۲، صفوان از ابن مسکان^۳، ابن مسکان از ابوبصیر^۴ و ابوبصیر از امام صادق عليه السلام نقل کرده است.^۵ از نظر وثاقت نیز علی بن ابراهیم ثقه است. در کتب اصلی رجالی به وثاقت ابراهیم بن هاشم تصریح نشده، مع الوصف علامه حلی در الخلاصه ضمن بیان این مطلب، قبول قولش را ارجح دانسته^۶ و علامه مجلسی در مرآة العقول نیز خبر او را بالاتر از حسن و نزدیک به صحیح ارزیابی نموده است^۷ و مرحوم آیت

۱. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲. خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۳۱۶ و ۳۲۰.

۳. همان، ج ۹، ص ۱۲۶ و ۱۳۱.

۴. همان، ج ۲۳، ص ۳۱ و ۳۳.

۵. همان، ج ۲۱، ص ۴۵.

۶. علامه حلی، رجال العلامة الحلی، ص ۴.

۷. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۷.

الله خویی با چهار دلیل او را موثق دانسته است.^۱ صفوان بن یحیی ثقه است.^۲
ابن مسکان ثقه است.^۳ ابوبصیر نیز ثقه است.^۴

۲.۱.۲.۳. اعتبار سند و رتبه حدیث

این حدیث، به این صورت صحیح است؛ زیرا سند، متصل و رواات موثق هستند و حدیث صحیح از نظر علماء شیعه حدیثی است که سند آن توسط راویان عادل و امامی در تمام طبقات به معصوم متصل باشد؛^۵ اما مهم ترین ایرادی که بر آن وارد است، صحت انتساب این حدیث به علی بن ابراهیم قمی است؛ زیرا تمام منقولات تفسیری که در تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی بیان شده، متعلق به ایشان نمی باشد؛^۶ بلکه از منابع حدیثی دیگر نقل شده و به ایشان نسبت داده شده است؛ حتی در تفسیر آیات قرآن و شأن نزول آن ها، گاهی به نظرات اهل سنت نیز اشاره گردیده است.^۷

تفسیر موجود، آن گونه که پژوهشگران بر اساس قرائن متعدد بیان نموده اند، نه در بردارنده تمام تفسیر علی بن ابراهیم است و نه تمام منقولات آن از ایشان است؛ بلکه کتابی است از مؤلفی دیگر که بیش از همه از تفسیر علی بن ابراهیم قمی بهره گرفته و در آن از طریق بیش از ۲۰ راوی، روایات بسیاری را از کتب و مصادر دیگر گردآوری کرده است.^۸ از روز نخست نیز، این کتاب مورد توجه بزرگانی همچون کلینی که شاگرد وی بوده و شیخ طوسی قرار نگرفته است. در الکافی حتی یک روایت از این

۱. خویی، معجم الرجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۱۸.

۲. نجاشی، الرجال النجاشی، ص ۱۹۸.

۳. همان، ص ۲۱۴.

۴. همان، ص ۴۴۱.

۵. شهید ثانی، الرعایه فی علم الدرایه، ص ۷۷.

۶. سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۳۱۱.

۷. شبیری زنجانی، مدخل تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ۱/۳۷۱۴.

۸. همان.

کتاب نقل نشده؛ روایاتی که شیخ کلینی در کتابش از علی بن ابراهیم نقل کرده، روایاتی است که مستقیماً از او اخذ نموده است. شیخ طوسی نیز که نزدیک به عصر او تفسیر تبیان را نگاشته، در کتابش هیچ روایتی از این تفسیر نیاورده است.^۱ بر این اساس روایت مذکور مخدوش و غیر قابل اعتماد بوده و انتساب آن به علی بن ابراهیم قوی قابل قبول نمی باشد.

۲.۲.۳. ادعای تحریف قرآن توسط ابن سعد و رد آن توسط پیامبر

عیاشی در تفسیرش نقل کرده که حسین بن سعید اهوازی گفت: «از امام رضا یا امام جواد علیه السلام درباره تفسیر آیه «قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ»^۲ سؤال کردم، حضرت جواب داد: این آیه درباره ابن ابی سرح، عامل عثمان بن عفان در مصر نازل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در فتح مکه به دلیل استهزاء قرآن خونش را مباح کرد. ایشان کاتب وحی بود و برای پیامبر کتابت می نمود؛ ولی هنگام کتابت، آیات قرآن تغییراتی در آن به وجود می آورد؛ مثلاً هنگامی که آیه «فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» نازل می شد، ایشان عبارت «فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» را به جای آن کتابت می کرد و همواره به منافقان می گفت: من عباراتی مثل قرآن بیان می کنم و پیامبر آن را از من می پذیرد و هیچ اعتراضی نمی کند و هیچ واکنشی هم به من نشان نمی دهد؛ سپس این آیه در باره او نازل گردید.»

محمد بن یعقوب کلینی (م. ۳۲۹ ق) در کتاب الکافی به صورت مسند و با سند دیگر آورده است: «أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام قَالَ...؛ ابو علی اشعری از محمد بن عبد الجبار از صفوان از ابن ابی بصیر می کند که ابو بصیر گفت: از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام درباره تفسیر آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ» سؤال کردم، امام عليه السلام پاسخ داد: این آیه درباره ابن ابی سرح، حاکم سرزمین مصر در زمان عثمان بن عفان، نازل شده است که در روز فتح مکه به دلیل

۱. معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۱۸۵.

۲. انعام، ۹۳.

استهزاء قرآن توسط حضرت ﷺ، مهدورالدم اعلام گردید. ایشان کاتب وحی بود؛ ولی در کتابت، بعضی از کلمات قرآن را تغییر می داد؛ مثلاً پیامبر ﷺ می فرمود: «أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»، ایشان می نوشت: «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛ ولی پیامبر ﷺ سریع واکنش نشان می داد و می فرمود: «دَعَهَا»، این را ننویس، بنویس: «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛ سپس فرمود: «كَانَ ابْنُ أَبِي سَرْجٍ يَقُولُ لِلْمُنَافِقِينَ إِنِّي لَأَقُولُ مِنْ نَفْسِي مِثْلَ مَا يَجِيءُ بِهِ فَمَا يُغَيِّرُ عَلَيَّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ الَّذِي أَنْزَلَ»؛ ابن ابی سرح، همواره به منافقان می گفت: من عباراتی مثل قرآن بیان می کنم و پیامبر آن را از من می پذیرد و هیچ اعتراضی نمی کند و هیچ واکنشی هم به من نشان نمی دهد؛ سپس این آیه در باره او نازل گردید.^۱

۱.۲.۲.۳. بررسی سند

سند تفسیر عیاشی، با مشکل ارسال مواجه شده و قابل بررسی نیست؛ لکن سند روایت کافی، متصل و ناقلان حدیث مذکور همه ثقه هستند؛ به این صورت که ابوعلی اشعری از مشایخ کلینی، فقیه و ثقه است^۲ و از محمد بن عبد الجبار روایت کرده است؛^۳ محمد بن عبد الجبار نیز ثقه است و از صفوان بن یحیی روایت کرده و ابوعلی اشعری نیز از او روایت نموده است؛^۴ صفوان و ابن مسکان و ابا بصیر نیز پیوسته و همه واضح التوثیق اند که در سند قبل به آن اشاره گردید.

۲.۲.۲.۳. اعتبار سند و رتبه حدیث

سند حدیث متصل و ناقلان همه موثق هستند؛ بنابراین حدیث از نظر ظاهری صحیح می باشد. از نظر محتوایی نیز نکته مهمی که در نقل عیاشی و کلینی وجود دارد و آن را از نقل علی بن ابراهیم قمی متمایز و شاید کم ایرادتر نموده، در

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۰۰.

۲. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۴۲.

۳. همان، ج ۲۱، ص ۲۴۵.

۴. همان، ج ۱۶، ص ۴۱۷.

دو مورد است که یکی در ردّ تحریفات ادعایی ابن سعد و دیگر عدم بیان اعتراض حضرت ﷺ به اصحاب، پس از عفو عبد الله بن سعد در نقل مذکور می باشد که مورد نقد جدی است؛ لکن محتوای حدیث در خصوص تغییرات ادعایی پیش افتاده در این نقل، مثل تبدیل «بما تعملون خبیر» به «بما تعملون بصیر» یا «سمیع بصیر» به «سمیع علیم» که با ادبیات خود قرآن کریم نیز صورت گرفته، توسط عبد الله بن سعد، به جای تحریف عالمانه و فریبنده او و جدای از بررسی محققانه و مستدل آن که خواهد آمد، صحیح بودن این سخن را غیر قابل باور کرده است؛ در ضمن، پذیرش این سخن بسیار ابتدایی به عنوان تفسیر آیه قرآن و بیان آن توسط امام معصوم که با فضای نزول آیه نیز به صورت آشکار ناسازگار است، بطلان و عدم صحت آن را با وجود اعتبار ظاهری سند، بدیهی نموده است.

۴. بررسی متن و محتوای حدیث

به لحاظ محتوایی در این نقل منسوب به پیامبر ﷺ، مواردی وجود دارد که به صورت واضح با قرآن کریم و سنت مسلم در تعارض است که به تفکیک بیان می گردد:

۱.۴. صحه گذاشتن به تحریف لفظی قرآن

از نظر درایت به تعبیر سید جعفر شهیدی، نشانه های خلط و تزویر و جعل^۱ در مضمون این قصه و سخن که در بعضی از نقل ها مطرح شده به وضوح آشکار است و عباراتی از آن به هیچ روی قابل قبول نبوده و در تضاد کامل با اوضاع و شرایط تاریخی و منطق دینی و سیرت پیغمبر اسلام می باشد.^۲ یکی از آن عبارات که در بعضی از نقل ها به عنوان سبب ارتداد عبد الله بن سعد به آن اشاره شده، داستان تحریف لفظ قرآن است که توسط ابن ابی سرح صورت گرفته و پیغمبر ﷺ آن را

۱. منظور این نیست که ناقلان این سخن جاعل هستند، بلکه محتمل است جاعلان، با حفظ سند مذکور، در محتوای آن تحریفی به وجود آورده باشند.

۲. شهیدی، «عبد الله بن سعد بن ابی سرح»، مجله یغما، ص ۶۶۱.

علامه طباطبائی تطبیق آیه ۹۳ سوره انعام بر عبدالله بن سعد را که در تفسیر قمی و تفسیر عیاشی و اصول کافی بیان گردیده، پذیرفته و در این زمینه نوشته است: «سوره انعام مکی است و این ادعا مدنی و جزء وقایع بعد از هجرت می باشد و روایات معتبره نیز ناظر به همین نکته صحیح است. در ضمن آیه یاد شده با ادعای مذکور هم به هیچ وجه منطبق نمی باشد؛ زیرا آیه می فرماید: «وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» «سَأُنْزِلُ» یعنی نازل خواهم کرد که به صورت فعل آینده و در قالب کاری که هنوز انجام نشده بیان گردیده است و این در حالی است که سخن عبدالله از کاری خبر می دهد که انجام شده و صورت گرفته است؛ پس این سخن حکایت قول یکی از مشرکان عرب است که در مقام استعلاء و استکبار بیان گردیده و ادعایی واهی و توخالی است و ارتباطی هم با ابن ابی سرح ندارد.»^۱

به نظر می رسد در جعل این فراز از حدیث، اغراض سیاسی دارای نقش جدی باشد^۲ و دلیل آن عزل عمرو عاص از ولایت مصر و انتصاب عبدالله بن سعد، برادر رضاعی عثمان، توسط او به عنوان والی سرزمین مصر است. مصر را اولین بار عمرو عاص فتح نمود و به همین دلیل امارت این سرزمین توسط عمر بن خطاب به ایشان واگذار شد. این امارت در زمان خلافت عثمان نیز برای مدت کوتاهی تمدید شد و سپس عمرو برای همیشه از این سمت عزل گردید و به جای ایشان عبدالله بن سعد بر کرسی امارت تکیه زد^۳ و این امر باعث دلخوری و کار شکنی ایشان گردید. ابن عبد البر و بعد از او ابن اثیر، در این زمینه چنین نوشته اند: «زمانی که عثمان، ابن سعد را بر سرزمین مصر گمارد و عمرو عاص را عزل نمود، طعن بر عثمان و فتنه انگیزی و کار شکنی و افساد در امور جامعه توسط عمرو شروع شد.»^۴ پس به نظر می رسد داستان تحریف قرآن که بزرگ ترین گناه در نظر مسلمانان است و

۱. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۸۳.

۲. شهیدی، «عبدالله بن سعد بن ابی سرح»، مجله یغما، ص ۶۶۳.

۳. ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمیز الصحابه، ج ۴، ص ۵۴۰.

۴. ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج ۳، ص ۹۱۸؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۷۳.

مسائل دیگری نظیر آن به ظن غالب توسط معارضان پسرابی سرخ در چنین شرایطی ساخته شده و بر زبان مردم انداخته شده باشد.^۱

۲.۴. جواز سبقت گرفتن بر پیامبر در تصمیم‌گیری‌ها

عبارت دیگری که در حدیث مورد بررسی با سیره قطعی پیامبر و با صریح آیات قرآن و سایر آموزه‌های مسلم اسلامی سازگاری ندارد، عبارتی است که در آن بیان شده که پیامبر وساطت عثمان را می‌پذیرد و با مکث با عبدالله بیعت و در نهایت او را مورد عفو قرار می‌دهد و سپس با ناراحتی اصحاب را که منتظر تصمیم حضرت بودند، مورد سرزنش قرار داده و می‌فرماید: چرا او را به قتل نرساندید.

پذیرش این جمله به معنای پذیرفتن مواردی است که آن نیز به صورت آشکار هم مخالف قرآن است و هم با سنت قولی و سیره عملی مسلم پیامبر معارض می‌باشد که یکی از آنها سبقت گرفتن بر پیامبر است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۲ ای کسانی که ایمان آوردید بر خدا و رسولش تقدم نجوید و از خدا پروا کنید که خداوند شنوا و دانا است.

طبرسی در مجمع البیان در تفسیر آیه مذکور چند قول نقل کرده است: یکی قول ابن عباس است که می‌گوید: ای اهل ایمان هرگاه در مجلسی در حضور پیامبر ﷺ نشست‌ه بودید و کسی سؤالی پرسید، شما حق ندارید قبل از پیامبر ﷺ حرفی بزنید، اجازه بدهید ابتدا پیامبر ﷺ پاسخ بفرماید و شما بعد از او اگر لازم شد سخنی بگویید یا موضعی بگیرید. قول دیگر، سخنی است که از کلبی و سدی نقل شده: که در هیچ سخن و یا کاری بر پیامبر ﷺ پیشی نگیرید؛ بلکه منتظر فرمان حضرت و تبعیت از او باشید. به نظر می‌رسد همه اقوال مذکور صحیح‌اند و بر این اساس مؤمنان موظف‌اند که تابع پیامبر ﷺ بوده و در قول و عمل بر او

۱. شهیدی، «عبدالله بن سعد بن ابی سرخ»، مجله یغما، ص ۶۶۴.

۲. حجرات، ۱.

تقدم نجویند؛^۱ بنابراین هر چند صحابه در جریان حکم اعدام ابن سعد و خواهان اجرای آن بوده‌اند؛ ولی امان خواهی و استتابه یک مرتد ملی، مسأله جدیدی بوده که صحابه در آن زمینه، منتظر رأی پیامبر ﷺ بوده‌اند؛ لذا عدم تحرک و گوش به فرمان بودن آن‌ها در این مسأله، نه تنها قابل سرزنش نبوده که قابل مدح و ستایش و در راستای اجرای دستور قرآن است.

۳.۴. عدم پذیرش توبه مرتد ملی

مورد دوم از پیامدهای پذیرش روایت مورد بررسی، نپذیرفتن توبه مرتد ملی است که این نیز مخالف قرآن و سنت پیامبر می‌باشد. قرآن در این زمینه می‌فرماید: «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛^۲ کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند، آنان اعمالشان در دنیا و آخرت تباه می‌شود و آنها اهل آتش‌اند و در آن ماندگار خواهند بود.

بعضی از مفسرین معتقدند توبه مرتد بدون هیچ شرطی مورد قبول است و فطری یا ملی بودن آن تفاوتی ندارد و این مطلبی است که از مفهوم «فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ» به دست آورده‌اند؛ اگر مرتد توبه نمود و مسلمان از دنیا رفت دیگر اهل عذاب نخواهد بود.^۳

صاحب تفسیر الکاشف در تفسیر این آیه ضمن تأیید نکته مذکور چنین می‌فرماید: «این آیه به صراحت بیان کرده است که توبه مرتد قبل از مرگ از طرف خداوند قابل قبول و مسقط عقوبت است و این مورد تأیید عقل نیز می‌باشد؛ ولی فقهاء امامیه با استناد به روایات، معتقدند توبه مرتد فطری مرد، که از پدر و مادر مسلمان، متولد شده تنها مسقط عقوبت اخروی است و مجازات دنیوی قتل

۱. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۹۷.

۲. بقره، ۲۱۷.

۳. قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص ۳۹۷.

برای او به قوت خودش باقی است ولی این حکم در باره مرتد ملی، جامع اسقاط مجازات‌های دوگانه است.^۱ صاحب جواهر از فقهاء امامیه، به این مطلب تصریح کرده است.^۲ پس بر اساس این حکم قرآنی و شرعی اگر قائل به ارتداد عبدالله بن سعد باشیم که ظاهراً قطعی و غیر قابل تردید است، توبه او به هر حال قابل قبول و ساقط هر دو عقوبت است؛ چون ایشان مرتد است و نوع ارتدادش نیز ملی می باشد. ممکن است درباره واقعی بودن توبه ابن سعد تشکیک صورت گیرد و گفته شود او به خاطر حفظ جاننش دست به توبه زده است؛ ولی این سخن هرگز مسموع و قابل اعتنا نبوده و مخالف سنت قطعی اسلام است؛ چرا که در اسلام حکم بر اساس ظواهر صادر می شود و کسی از قلب دیگری اطلاعی ندارد. قرآن می فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ آتَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»؛^۳ به کسی که به شما گفت من مسلمانم و اظهار مسلمانی کرد، نگویید شما مؤمن نیستید و اسلام شما واقعی نمی باشد.

ذیل تفسیر این آیه، در تفاسیر شیعه و اهل سنت، به این مضمون چنین نقل شده است: «پیامبر به اسامه بن زید مأموریت داد که یکی از مناطق یهودی نشین در اطراف فدک را به اسلام دعوت نماید. در این بین، مردی یهودی به نام مرداس که اموال و دارایی فراوانی داشت با مشاهده سپاه اسلام ترسید و به دامنه کوه پناه برد و اموالش را در دهانه کوه قرار داد و خودش را به اسامه رساند و با گفتن شهادتین اظهار مسلمانی کرد؛ مع الوصف، اسامه اسلامش را نپذیرفت و او را به قتل رساند. در بازگشت، اصحاب قصه را برای پیامبر ﷺ تعریف نمودند و پیامبر ﷺ پس از شنیدن سخنان آنها رویش را به طرف اسامه نمود و فرمود: «کیف انت ولا اله الا الله»؛ تو با وصف گفتن لا اله الا الله، چنین کاری را انجام دادی؟! اسامه جواب داد: «یا رسول الله قالها متعوذاً تعوذ بها»؛ او با این کار و در پوشش این عمل خواست خودش را نجات دهد؛ سپس پیامبر به او فرمود: «هلا شقت عن قلبه فنظرت الیه»؛ مگر تو از

۱. مغنیه، تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲. نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۴۱، ص ۶۰۲ و ۶۱۲.

۳. نساء، ۹۴.

قلبش خبر داشتی که این گونه سخن می‌گویی. این جا بود که اسامه به اشتباهش پی برد و تصمیم گرفت که دیگر چنین خطایی مرتکب نشود.^۱

پیامبر اکرم ﷺ به تصریح قرآن بر ایمان کفار حریص بوده و تشنه نجات همه انسان‌هاست «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»^۲ و بر همین اساس با روی گشاده به استقبال توبه و پشیمانی رفته و با عفو و گذشت زمینه را برای ورود همگان به آغوش اسلام فراهم نموده است. عبدالله بن سعد نیز مرتد ملی است که خداوند حق حیات و فرصت برگشت را به او داده است و پیامبر اکرم ﷺ نیز مجری دستور خداوند و مظهر رحمت الهی است.

۴.۴. جواز غدر و انکار سنت پناه‌دهی

یکی دیگر از مهم‌ترین دلایلی که ما را از پذیرش انتساب سخن یاد شده به پیامبر ﷺ باز می‌دارد، توصیه آن حضرت به غدر و انکار سنت جوار است. مذموم بودن غدر و کشتن ناجوانمردانه و هم چنین پسندیده بودن سنت پناه‌دهی و قبول آن، جلوه‌ای واضح از عطف و رأفت اسلام و از مسلمات و بدیهیات فرهنگ اصیل اسلامی بوده و در تألیف قلب‌ها به سوی اسلام و گسترش خدا پرستی و اسلام‌گرایی نیز فوق العاده مؤثر بوده و خواهد بود که در این روایت آشکارا انکار شده است.

در قرآن کریم آمده است: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ»^۳؛ اگر بعضی از مشرکان تحت تعقیب که امان از آن‌ها برداشته شده و خونشان مباح اعلام گردیده است به شما پناه آوردند تا به حضورت شرفیاب شوند و از نزدیک دعوت را بشنوند و به کلام الهی گوش بسپارند، حتماً به آن‌ها پناه بده و سپس آنان را به مأمنشان برسان تا از ناحیه تو

۱. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۴۸؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۴۲؛ سیوطی، الدر المثور فی تفسیر المأثور، ج ۳، ص ۲۹۶.

۲. توبه، ۱۲۸.

۳. توبه، ۶.

احساس امنیت کامل نمایند. خداوند این حکم را تشریع نموده و این امنیت تام و کامل را برای مشرکان جاهل و نادان ایجاد کرده تا در پرتو این امنیت و رحمت، حقانیت اسلام را درک کنند و به آن گرایش پیدا نمایند و این کاری بسیار نیکو و فوق العاده حکیمانه است.^۱

بر این اساس ابن سعد که پس از اسلام آوردنش مرتد شده و به جبهه شرک ملحق گردیده، چون ارتدادش ملی است، در حقیقت مشرکی است که دوباره قصد اسلام کرده و مطابق حکم الهی و آن گونه که در آیه نیز بیان شده، می تواند پس از توبه به مسلمانان ملحق شود؛ بنابراین به طریق اولی می تواند پناهنده شود و پناهندگیش نیز مورد قبول واقع گردد؛ با این وصف چه طور ممکن است چنین سخنی بر زبان پیامبر حکیم و رحیمی که این گونه مورد توصیه خداوند حکیم و رحیم است جاری شود؟

امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «غدر و نامردی از هر انسانی زشت و قبیح و از صاحبان قدرت و مکنات قبیح تر است.»^۲ یکی از اصحاب امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «از ابا جعفر (علیه السلام) شنیدم که فرمود: اگر مردی به کسی امان دهد و سپس در آن شرایط او را به قتل برساند، روز قیامت درحالی که لوای غدر و ناجوانمردی را بر دوش می کشد وارد عرصه قیامت می شود.»^۳ امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «اگر سپاهی از سپاهیان اسلام، قومی از مشرکان را محاصره نمایند و مردی از آن ها بلند شود و بگوید به من امان دهید تا با صاحب شما ملاقات و گفتگو نمایم و یکی از پائین دست ترین سپاه اسلام به او امان دهد، بر بالاترین سطوح مسلمین واجب است به آن امان احترام گذاشته و به آن وفا نمایند.»^۴ از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده است: «اگر قومی شهری را محاصره کنند و سپس از آن ها امان بخواهند و آن ها «نه» بگویند؛ ولی آنان خیال

۱. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۵۴.

۲. تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۵.

۳. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳۱.

۴. همان.

نمایند که «بله» گفته‌اند و پائین بیایند آن‌ها در امان هستند.»^۱ این مطالب نشان می‌دهد که این وصله به پیامبر اکرم ﷺ که خود عفو مجسم و رحمت ممثل و مأذون به آن است، هرگز نمی‌چسبد و ساحت مقدسش از این نسبت‌ها مبرا است. در جنگ احد از پیامبر ﷺ خواسته شد که دشمنانش را نفرین نماید؛ ولی پیامبر پاسخ داد: «من برای لعن و نفرین مبعوث نشده‌ام؛ بلکه من برای دعوت‌گری و رحمت‌گستری آمده‌ام و سپس آن‌ها را چنین دعا نمود: خدایا قومم را هدایت کن؛ زیرا آنان جاهل و نادان هستند.»^۲ با این وصف چه طور ممکن است کسی به این کانون مهربانی و محبت پناه ببرد و توبه بخواهد و او نیز از طرف خدا مأذون باشد و دریغ نماید؟!

۵.۴. مصادعه و رودربایستی پیامبر در اجرای حدود الهی

دلیل دیگر که اجازه پذیرش این سخن را به هیچ روی نمی‌دهد، انتساب صفت مصادعه و رودربایستی به پیامبر در اجرای حدود الهی، مستفاد از این روایت است. قاطعیت و صراحت پیغمبر اکرم ﷺ در اجرای حدود و عدم تسامح آن حضرت نسبت به اصول و عدم اغماض او در مقابل هتاکان به حریم قدس الهی از مسلمات و قطعیات تاریخ است. پیغمبر اکرم در این مسئله، قاطع و جدی بوده و به هیچ عنوان اهل اغماض نبوده و هیچ وساطت و شفاعتی را از احدی نمی‌پذیرد.

صاحب الاستیعاب در شرح حال فاطمه بنت الاسود می‌نویسد: «فاطمه بنت الاسود همان کسی است که پیامبر به جرم سرقت دستش را قطع کرد و شفاعت هیچ کس را درباره او نپذیرفت. در این ماجرا، قریش با اسامه بن زید که جوانی محبوب پیش پیامبر ﷺ بود صحبت کردند که فاطمه را نزد حضرت شفاعت نماید و اسامه او را شفاعت نمود؛ ولی پیامبر ﷺ شفاعتش را قبول نکرد و به او فرمود: ای اسامه در حدود الهی وساطت و شفاعت نکن و مانع اجرای حد الهی

۱. همان، ص ۳۵.

۲. ثعالبی، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۰۴.

مشو؛ زیرا اینجا جای اغماض و مسامحه نیست و مطمئن باش اگر فاطمه دختر محمد ﷺ نیز سرقت کند بی تردید دستش را قطع می‌کنم و در اجرای حد الهی میان فاطمه محمد و فاطمه مخزومی تفاوتی قائل نمی‌شوم.^۱ این قاطعیت نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ از حکم الهی عدول نمی‌کند؛ پس چه طور ممکن است در این مسئله، بدون اذن الهی کوتاه بیاید و محصور مصانعه و رودر بایستی گردد.

۵. نقل متفاوت داستان در منابع دیگر

دلیل آخر، بیان داستان مذکور در منابع معتبر اهل سنت، متفاوت با نقل یاد شده است. در نقل ابی داود که به صورت مسند و با راویانی توثیق شده بیان گردیده، چنین آمده است: «احمد بن محمد مروزی از علی بن حسین بن واقد از پدرش از یزید نحوی از عکرمه از ابن عباس نقل کرده است که ابن سعد کاتب پیامبر بود که شیطان او را لغزاند و به کفار ملحق شد. در جریان فتح مکه پیامبر حکم قتلش را صادر نمود؛ ولی عثمان از پیامبر برایش امان گرفت و پیامبر نیز به او امان داد و او را بخشید.»^۲ این حدیث از همین طریق در کتب سیر اعلام النبلا^۳ و الاصابه نیز نقل گردیده است.^۴ در الطبقات نیز چنین آمده است که: «... مفتون گردید و به مشرکان ملحق شد و پس از آن جریان، پشیمان گردید و پیامبر با وساطت عثمان که برادر رضاعیش بود، بیعتش را پذیرفت و او را که سخت پشیمان بود دلداری داد و به او فرمود: نگران نباش اسلام، گذشته‌ات را محو و تو را پاک می‌نماید.»^۵

نکته مهم در اقوال مذکور، بیان علت جدا شدن ابن سعد از پیامبر می‌باشد که با الفاظ «فَأَزَلَ الشَّيْطَانُ» و «إِفْتَتَنَ» بیان شده است که به نظر می‌رسد ناظر به خوی قبیله‌گرایی و محاسبات قبیله‌ای اوست؛ چون ایشان از قریش بطاح نبوده بلکه دو

۱. ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۴، ص ۱۸۹۱.

۲. ابن داود، سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۲۷.

۳. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۴.

۴. ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمیز الصحابه، ج ۴، ص ۹۵.

۵. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۷، ص ۴۹۶.

رگه و غیر اصيل بوده است^۱ که در اطراف مکه سکونت داشتند؛ درحالی که قریش بطاح، ساکن شهر مکه بوده و شریف تر از آنها به حساب می آمده اند؛^۲ به همین دلیل ابن سعد احساس حقارت می کرد و بر سر این احساس با قریش رقابت می نمود؛ بنابراین بعثت پیامبر ﷺ را فرصت خوبی برای جبران این حقارت و تحصیل تفوق و برتری خویش یافت و بر اساس این تحلیل، اسلام آورد و هجرت نمود و در غزوات مشارکت جست؛ اما در جریان صلح حدیبیه که پیامبر با قریش مکه و بزرگان قیس که رقیب او بودند پیمان صلح را امضا نمود، مثل غالب مسلمانان احساس شکست کرد و دچار خطای در محاسبه گردید؛ بنابراین از تاکتیک فرار به جلو استفاده نمود و برای دفع ضرر بیش تر بر اساس تحلیل ناصحیحش به مشرکان مکه ملحق شد؛ ولی بعدها که به عظمت و شکوه این اقدام حکیمانه و این فتح مبین پی برد پشیمان شد و دوباره به اسلام گرایش پیدا کرد^۳ و تا پایان بر اسلامش باقی ماند و پس از قتل عثمان که امارت مصر را از دست داد به عسقلان رفت و از سیاست کناره گرفت^۴ و در همان جا وفات یافت.^۵

۶. نتیجه

از آن چه بیان شد بدست آمد که ارتداد ابن سعد در ماجرای صلح حدیبیه و اسلام آوردن دوباره ایشان در جریان فتح مکه و و عفو ایشان با وساطت و شفاعت عثمان، صحت دارد و این مطلب در بعضی از منابع معتبر روایی و رجالی اهل سنت نیز نقل گردیده است؛ اما تعلیل ارتداد به تحریف لفظی قرآن توسط ابن سعد و تأیید سهوی یا عمدی آن توسط پیامبر ﷺ هرگز پذیرفته نیست. پشیمان شدن پیامبر ﷺ از عفو ابن سعد و پذیرش بیعتش و همچنین سرزنش اصحاب که چرا

۱. ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۷۳.

۲. زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۴، ص ۱۳.

۳. شهیدی، «عبدالله بن سعد بن ابی سرح»، مجله یغما، ص ۶۶۴.

۴. «ولم یبایع لعلی ولا لمعاویه و قیل بل شهد صفین مع المعاویه و قیل لم یشهد ها و هو الصحیح»

۵. ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج ۳، ص ۹۱۸؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۷۳.

ابن سعد را هنگام مراجعه به قتل نرسانده‌اند که با تفصیل در بعضی از کتب روایی شیعه و سنی نقل گردیده، به هیچ عنوان صحیح نبوده و ناسازگار با آموزه‌های قطعی اسلام می‌باشد و به احتمال قوی جعلی و ساختگی است و توسط عمرو عاص و طرفداران او با انگیزه سیاسی، جعل و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده و بعد از او سرزبان‌ها افتاده است. اسلام دین اخلاق و جوانمردی، گذشت و پناه دادن و فرصت دوباره دادن برای بازگشت به حقیقت است؛ ضمن اینکه جدی در اجرای حدود و قاطع در برابر گردنکشان نیز می‌باشد.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم

۱. ابن ابی شیبہ، المصنف، بی جا، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۹ ق.
۲. ابن اثیر، اسد الغابه، بیروت: دار الکتاب العربی، بی تا.
۳. ابن الصلاح، عثمان بن عبد الرحمن، معرفه انواع علوم الحدیث، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق.
۴. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی، الاصابه فی تمیز الصحابه، تحقیق الشیخ عادل احمد و علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۵. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر، بی تا.
۶. ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، محقق بجای علی محمد، بیروت: دار الجبل، بی تا.
۷. ابن معین، یحیی، تاریخ ابن معین الدوری، دمشق: دار المأمون للتراث، بی تا.
۸. ابی داود، ابن الاثعث السجستانی، سنن ابی داود، تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۰ ق.
۹. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، قم: الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثه، ۱۳۷۴ ق.
۱۰. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ ق.
۱۱. بهبودی، محمد باقر، گزیده کافی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳ ش.
۱۲. بیهقی، السنن الکبری، نرم افزار کتابخانه اهل بیت، بی تا.
۱۳. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، محقق رجایی سید مهدی، قم: دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۱۴. ثعالبی، عبد الرحمن بن محمد، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.

۱۵. حاكم نيشابورى، المستدرک، تحقيق يوسف عبدالرحمان المرعشلى، بى جا، طبعه مزیده بفهرس الاحاديث الشريفه، بى تا.
۱۶. حویزى، عبد على بن جمعه، تفسير نور الثقلين، محقق رسولى محلاتى هاشم، قم: اسماعيليان، ۱۴۱۵ق.
۱۷. خويى، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، قم: مركز نشر آثار شيعه، ۱۴۱۰ق.
۱۸. ذهبى، شمس الدين، ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، بيروت: دار المعرفه للطباعه و النشر، ۱۳۸۲ق.
۱۹. —، سير اعلام النبلاء، محقق حسين الاسد، بيروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ق.
۲۰. رازى، عبدالرحمان بن ابى حاتم، الجرح و التعديل، بيروت: داراحياء التراث العربى، ۱۲۷۱ق.
۲۱. زبيدى، محب الدين، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقيق على شيرى، بيروت: دار الفكر للطباعه و النشر و التوزيع، بى تا.
۲۲. سبحانى، جعفر، كليات فى علم الرجال، قم: مديريت حوزه علميه، ۱۳۶۶ش.
۲۳. سيوطى، جلال الدين، الدر المنثور فى تفسير المأثور، قم: كتاب خانه آيت الله مرعشى نجفى، ۱۴۰۴ق.
۲۴. شبيرى زنجانى، محمد جواد، مدخل تفسير على بن ابراهيم قمى، دانشنامه جهان اسلام، بنياد دائره المعارف اسلامى، ۱۳۷۶ش.
۲۵. شهيد ثانى، الرعايه فى علم الدرايه، قم المقدسه: مكتبه آيه الله العظمى المرعشى، ۱۴۰۸ق.
۲۶. شهيدى، جعفر، «عبدالله بن سعد بن ابى سرح»، مجله يغمما، بهمن ماه شماره ۲۹۳، از ص ۶۵۸ تا ۶۶۷، ۱۳۵۱ش.
۲۷. صنعانى، عبدالرزاق، المصنف، تحقيق و تخريج و تعليق حبيب الرحمن الاعظمى، منشورات المجلس العلمى، بى تا.
۲۸. طباطبايى، محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، قم: انتشارات جامعه مدرسين، ۱۴۱۷ق.

۲۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، قم: احیاء الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ش.
۳۰. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۲ق.
۳۱. طوسی، محمد بن الحسن، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۹۰ق.
۳۲. عجلی، ابی الحسن احمد بن عبدالله، معرفه الثقات، المدینه المنوره: مکتبه الدار، ۱۴۰۵ق.
۳۳. علامه حلی، رجال علامه الحلی، قم: دار الذخائر، ۱۴۱۱ق.
۳۴. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران: المطبعة العلمیه، چاپ اول، ۱۳۸۰ق.
۳۵. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، تهران: انتشارات الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
۳۶. قرشی، علی اکبر، تفسیر احسن الحديث، تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ش.
۳۷. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق سید طیب موسوی، قم: دار الکتب، ۱۳۶۷ش.
۳۸. کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ق.
۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، مصحح علی اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۴۰. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۴۱. —، مرآه العقول، مصحح رسولی محلاتی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۴۲. مزی، جمال الدین ابی الحجاج یوسف، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، محقق دکتر بشار عواد معروف، بیروت: مؤسسه الرساله، بی تا.

۴۳. معرفت، محمد ہادی، تفسیر و مفسران، قم: مؤسسہ فرهنگی تمہید، ۱۳۸۵ ش.
۴۴. مغنیہ، محمد جواد، تفسیر الکاشف، تہران: دار الکتب الاسلامیہ، ۱۴۲۴ ق.
۴۵. نجاشی، احمد بن علی، الرجال النجاشی، قم: انتشارات جامعہ مدرسین، ۱۴۰۷ ق.
۴۶. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
۴۷. نسائی، احمد بن شعیب، سنن نسائی، بیروت: دار الفکر للطباعہ والنشر و التوزیع، ۱۳۴۸ ق.
۴۸. ہاشمی خویی، میرزا حبیب اللہ، منہاج البراعہ فی شرح نہج البلاغہ، مصحح میانجی ابراہیم، تہران: مکتبہ الاسلامیہ، ۱۴۰۰ ق.